موضوع: امکان معرفت در معرفت شناسی

سوال و جواب

آیا حضور امیرالمومنین (ع) در شورای شش نفره به معنای تایید روشی نبود که آنها برای انتخاب امام بکار می بردند؟

در پاسخ چند نکته قابل توجه است:

1. این مساله وجه دیگری داشته است و همانند حضور امروز ما در برخی مجامع بین المللی است که با اینکه آنها را قبول نداریم اما به جهت مصالحی در آنها حاضر می شویم.

2. یکی از مستندات تاریخی در اثبات امامت امیرالمومنین (ع) همین قضیه شورا است که حضرت علی (ع) در آن مناشدات و احتجاج هایی داشتند که در منابع اهل سنت نیز آمده است.

نکته:

تحلیلی که در مورد وقایع صورت می گیرد باید به صورت همه جانبه باشد و مواردی که مبهم و مجهول است با قرینه موارد مبرهن و قطعی معنا شود. مثلا در همین مساله شوری که محتمل الوجهین است، باید بر اساس سایر جنبه های زندگی آن حضرت بررسی شود. ما با مشاهده موارد دیگر می فهمیم که آن حضرت از حضور در شورا غرضی داشته اند مانند اینکه آن حضرت می خواستند این مسائل گفته شود تا در تاریخ بماند. علاوه بر اینکه آن غرض یا برای ما معلوم می شود و یا نمی شود. معلوم نشدن این غرض نیز مشکلی ایجاد نمی کند زیرا به موارد مبرهن ارجاع داده می شود.

این نکته مهمی در تحلیل مسائل تاریخی است. نمونه دیگر آن کلام آن حضرت در پذیرش خلافت بعد از مرگ عثمان است که فرمود: «لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقِرُّوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ‏ وَ لَا سَغَبِ مَظْلُومٍ، لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا»[[1]](#footnote-1) عده ای می گویند معنای این دو کلام آن حضرت این است که بدون خواست مردم، حاکم حق حکومت ندارد (یعنی خواست مردم مشروعیت ساز است). در حالی که اگر ادله و کلام دیگر حضرت را در نظر بگیریم می بینیم که این معنا نادرست است و معنای آن این است که خواست جنبه مقبولیت ایجاد می کند نه مشروعیت.

و یا آن حضرت در نامه به معاویه فرمود: «لقد بايعنى القوم الذين بايعوا ابا بكر و عمر و عثمان على ما بايعوهم عليه ‏ فلم يكن للشاهد أن يختار الغير و لا للغائب أن يرد». برخی می گویند مراد این کلام حضرت بیان مشروعیت بیعت است در حالی که باز بر اساس ادله و کلمات دیگر، معنای این کلام معلوم می شود که احتجاج با معاویه است، زیرا اگر ایشان نصوص امامت را برای معاویه بیان می کرد روشن است که وی زیر بار نمی رفت. حضرت به گونه ای با وی سخن می گوید که نتواند از بحث فرار کند.

بنابراین قاعده کلی این است که اگر دلیل قطعی و یقینی بر مطلبی داشته باشیم، متشابهات و اموری که چند وجهی است را با توجه به این محکمات معنا می کنیم. نمونه دیگری که گفته می شود این که امیرالمومنین (ع) گاه فردی را منصوب می کردند و بعد روشن می شد که آن فرد خلافکار بوده است. آیا اینها بر خلاف نظریه علم امام به ما کان و ما یکون است؟ اگر دلیل ما در علم امام قطعی باشد این موارد بعد از اثبات صحت سند آنها، توجیه می شود. اگر وجهی هم به ذهنمان نیامد علم آن را به اهلش واگذار می کنیم. این نیز قاعده ای است که امام صادق (ع) به زندیقی که برای مباحثه آمده بود فرمود: « لَيْسَ لِمَنْ لَا يَعْلَمُ حُجَّةٌ عَلَى مَنْ يَعْلَمُ فَلَا حُجَّةَ لِلْجَاهِلِ يَا أَخَا أَهْلِ مِصْر»[[2]](#footnote-2) یعنی هیچ وقت نمی دانم زورش به می دانم نمی رسد.

در مباحث معرفتی انسان خیلی چیزها را نمی داند و نمی تواند ادعا کند که همه چیز را می داند اما می تواند ادعا کند که می تواند همه چیز را منطقا پاسخ گوید. شهید مطهری در ابتدای کتاب عدل الهی در بیان روش های ورود به بحث عدل الهی می فرماید: ما که می خواهیم وارد بحث عدل الهی شویم باید روش آن را بدانیم زیرا روش هایی که در این باره هست چند گونه است: یکی از آنها روش اهل حدیث است که منطق آنها سوال عنه بدعه است. روشن است که این روش کارایی ندارد و باب گفتمان را می بندد. برخی روش حسن و قبح عقلی را در پیش گرفته اند، اما این روش نیز صحیح نیست زیرا حسن و قبح اصلی اعتباری است در حالی که ما در صدد بررسی بحث تکوینی هستیم. روش سوم استقرا است که به بررسی همه جزئیات می پردازد. این روش نیز جواب نمی دهد زیرا عقل و علم انسان محدود است و در فهم همه زوایای مساله عدل الهی ناتوان است. راه صحیح روش حکما است که به روش لمی وارد شده و ابتدا به شناخت ذات و صفات ذاتی الهی می پردازد. سپس به فعل الهی می رسد و به این نتیجه می رسند که چون خدای متعال کمال مطلق است قطعا فعل او نیز کمال مطلق است زیرا فعل، اثر و جلوه ای است که از فاعل و صفات او نشات می گیرد. وقتی ثابت شد که نظام خلقت که فعل الهی است نظام احسن است به پایه این اصل نشکن، وارد بحث می شویم.

روش و رویکرد انسان در مباحث معرفتی باید همین گونه باشد. طبق این روش، یک منطق قوی شکل می گیرد که می توان در همه دنیا از مکتب شیعه دفاع کرد. پایه های تفکر و اعتقاد که محکم باشد، فرد می تواند در حوزه های مختلف سیاسی، اجتماعی، علمی و ... وارد شده و متزلزل نشود. امام علی (ع) وقتی در جنگ جمل پرچم را به محمد بن حنفیه داد به او فرمود: «تَزولُ الْجِبالُ وَ لا تَزُلْ، غَضَّ عَلَى ناجِذِكَ، أعِرِ اللَهَ جُمْجُمَتَكَ، تِدْ فى الارْضِ قَدَمَكَ، ارْمِ بِبَصرِكَ أقْصَى الْقَوْمِ وَ غُضَّ بَصَرَكَ، وَ اعْلَمْ أنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَهِ سُبْحانَهُ». امام راحل اگر این روحیه را نمی داشتند نمی توانستند در مقابل دنیای کفر بایستند.

امکان معرفت، نقد سفسطه و شكاكيت

بر اساس قاعده معروف و معقول «بهترین دلیل بر امکان چیزی، وقوع آن است»، امکان معرفت امری مسلم و آشکار است، چرا که در وجود معرفت به صورت في الجمله، کم ترین تردیدی روا نیست، زیرا زندگی انسان بر پایه قبول واقعیتهایی و شناخت آنها استوار است.

حتی اگر کسی منکر معرفت باشد نیز، وجود خود و انکار خود و مخاطب یا مخاطبانی که انکار خود را به آنان باز می‌گوید، را نمی تواند انکار کند. قبول این واقعیت‌ها مستلزم قبول معرفت است، زیرا اذعان به واقعیت - خواه واقعیت خود یا واقعیت اشیائی دیگر به جز از راه معرفت امکان پذیر نیست. بدین جهت، اگر کسی منکر واقعیت به طور مطلق باشد، منکر معرفت به طور مطلق خواهد بود، و بالعکس، کسی که منکر معرفت باشد، منکر واقعیت خواهد بود.

مطلب مزبور، اساس فلسفه رئالیسم است. رئالیسم بر چند اصل استوار است:

الف. واقعیت عینی موجود است.

ب. واقعیت عینی شناخت پذیر است.

ج. انسان می‌تواند واقعیت عینی را - في الجمله - بشناسد، و از چنین معرفتی برخوردار است.

د. انسان در شناخت واقعیت، گاهی خطا می‌کند.

ه. معیار تشخیص خطا و صواب در معرفت وجود دارد.

و. انسان می‌تواند با بکارگیری معیار شناخت، از خطاهای معرفتی بپرهیزد.

تاریخ تفکر بشر، بیانگر آن است که انسانها عموما تفكر رئالیستی داشته، حقایق عینی را پذیرفته، و شناخت آنها را ممکن و دست - یافتنی می‌دانسته‌‌اند. هرچند، به خطاپذیر بودن انسان در شناخت حقایق نیز اذعان داشته‌‌اند و در دست یابی به معرفت راستین نسبت به حقایق هستی، کوشش بسیار کرده‌‌اند. پیدایش رشته‌های مختلف علوم نظری و عملی، هستی شناختی، طبیعت شناختی، انسان شناختی و غیره و نیز دانش‌هایی که خادم و راهگشای علوم مزبور بوده‌‌اند، مانند منطق، روش شناسی و معرفت‌شناسی و نظایر آنها، همگی بر مبنای تفکر رئالیستی و معرفت باوری انسان استوار گردیده‌‌اند.

با این حال، در تاریخ فلسفه و‌‌اندیشه بشر، از کسانی یاد شده است که با تفکر رئالیستی به مخالفت برخاسته، یا منکر اصل واقعیت شده، یا شناخت آن ر انکار کرده‌‌اند یا در شناخت واقعیت به شکاکیت و لا أدری گری گراییده‌‌اند و به جای رئالیسم، سفسطه و شکاکیت را برگزیده‌‌اند. در این جا این پرسش مطرح می‌شود که اولا: آنان چه کسانی بوده‌‌اند؟ ثانيا: علت یا منشأ گرایش آنان به این دیدگاه چه بوده است؟ و ثالثا : چه دفاعیه‌ها یا ادله‌ای را برای دیگاه خود بیان کرده‌‌اند؟ پیش از آن که به پاسخ پرسش‌های مزبور بپردازیم، گفتاری استوار از علامه طباطبایی را که ناظر به مطالب پیش گفته است، بازگو می‌کنیم.

هر یک از ماها نگاهی به خود نموده و زندگانی خود را تحت نظر گرفته و سپس به روزهای گذشته خود برگشته و تا آم جا که از روزهای زندگی و هستی خود در یاد دارد، پیش برود خواهد دید که نخستی روزی که دیدگان خود را باز کرده و به تماشای زشت و زیبای این جهان پرداخته، برای اولین بار خود به خود، چیزهایی (جهان) خارج از خود دیده و کارهایی به حسب خواهش خود انجام داده است . البته، نباید فراموش کرد که در این تماشا به خطاهایی نیز بر می‌خوریم که تدریج علم و عملا با آنها مواجه شده ایم. و اگر باز این عمل را تکرار کرده و در هر یک از اطوار گوناگون زندگی نظر خود را بیازماید، همان خاطره به وی جلوه گر خواهد شد (خارج از من جهانی هست که در آن کارهایی به حسب خواهش خود می‌کنم).

اکنون، با در نظر گرفتن این معلوم نظری در انسان، اگر بشنویم که در جهان مردمانی هستند که واقعیت جهان هستی خارج از ما را یا اصل واقعیت را باور ندارند، برای اولین بار دچار شگفتی خواهیم شد، خاصه آن که اگر به ما بگویند اینان مردمانی دانشمند و کنجکاو بوده و روزگاری از زندگی خود را در راه گره گشایی از رازهای هستی گذرانیده‌‌اند. ولی، اگر کسی بردباری پیش گرفته و به بیوگرافیشان سری زده و در تاریخچه زندگیشان تأمل کند، خواهد دید که هیچ کدام از آنان با سفسطه از مادر نزاییده و زبان با سفسطه باز نکرده و فطرت ادراک و اراده انسانی را گم نکرده است. هیچگاه دیده نشده که در جای خنده بگرید و در جای گریه بخندد، و یا یک بار برای احساس مسموعات، حس باصره را استعمال کند و بالعکس، و یا در مورد خوردن، بخوابد و بالعکس. و یا برای سخن گفتن لب ببندد، یا سخن پریشان بگوید. بلکه آنان نیز عينة مانند ما با نظام مخصوصی که در زندگانی انسان هست، زندگی کرده و چنان که با ما در زندگی نوعی شرکت دارند، در انجام افعال نوعی و افعال ارادی نیز شرکت دارند و از همین جا می‌فهمیم که اینان در حقیقتی که در آغاز سخن تذکر دادیم و در همه معلوماتی که اصول اولیه این حقیقت را تشکیل میدهند، با ما هم دست و هم داستان بوده و نظير ادراکات و افعال ساده اولیه ما را دارند.

آری، هنگامی که پس از رشد و تمییز به صحنه تفکر و بحث وارد می‌شوند، سفسطه را پذیرفته و می‌گویند: «واقعی نیست» و برخی از آنان چون می‌بینند که در همین یک جمله واقعیت‌های بسیاری را تصدیق نموده‌‌اند، شكل جمله را تغییر داده، می‌گویند: «علم به واقعیت نداریم»، و برخی از آنان بیشتر دقیق شده و می‌بینند باز در همین سخن، خودشان و علم به خودشان را تصدیق نموده‌‌اند، لذا می‌گویند: «واقعیتی خارج خودمان نداریم»، یعنی علم به واقعیت خارج از خودمان و فكر خودمان نداریم، و جمعی گام فراتر نهاده و به جز خود و فکر خود همه چیز را منکر شده‌‌اند. البته خطرناک تر ز همه اینها کسانی هستند که مطلق واقعیت، حتی واقعیت خود را منکر بوده و به جز شک و تردید چیزی اظهار نمیدارند.

از این جا روشن می‌شود که حقیقت سفسطه، انکار علم (ادراک مطابق با واقع است، چنان که ادله‌ای که از این طایفه نقل شده، همه گرد همین محور چرخیده و عموما به همین نکته متکی می‌باشند.[[3]](#footnote-3)

مومن واقعی

راوی می گوید با امام هادی (ع) هم سفر شدم و ایشان بحث امام و مقام امامت را مطرح کردند. بعد که از ایشان جدا شدم، این مطالب بر من خیلی سنگینی می کرد به گونه ای که شب تا صبح نخوابیدم. صبح زود خدمت امام رسیدم و آن حضرت قبل از اینکه سخنی بگویم فرمود: می دانم چرا اکنون به اینجا آمده ای. بدان که قدر مومن واقعی را کسی نمی تواند بفهمد، شناخت امام که جای خود دارد.

ائمه اطهار (ع) که دارای این مقام بالا هستند اما نسبت به ذات الهی اظهار عجز و فقر بیشتری می کنند. امیرالمومنین (ع) با اینکه از همه داراتر بود اما از همه بیشتر گریه کرده و اظهار عجز می کند. هر کسی که در مقابل خداوند خیلی گریه کند و خاکی تر است نشان می دهد که چیز بیشتری دارد. کسی که مقام بالایی دارد، شب هنگام بر می خیزد و جزع و فزع می کند. عظمت روز او از آن دل شب می جوشد. فرمود مومن راهب شب و شیر روز است. امام راحل آنقدر در شب اشک می ریخت که برای ایشان حوله می آوردند از آن طرف صبح می فرمود: ما آمریکا را زیر پا می گذاریم.

ادامه بحث انشاء الله در جلسه آینده بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. بحارالانوار، ج29، ص 499- 500 خطبه شقشقیه [↑](#footnote-ref-1)
2. بحارالانوار، ج3، ص 51 [↑](#footnote-ref-2)
3. اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج۱، مقاله دوم، ص۲۰ - ۳۰. [↑](#footnote-ref-3)